

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره این که در مواردی که ما اصطلاحاً اصول و حجج و امارات را تعبیر می کنیم این ها را به طور کلی یک بحث کلی قبل از ورود در استصحاب، یک نکات کلی را گفتیم صحبت بکنیم که در مورد استصحاب هم اگر تطبیق بشود واضح بشود.

عرض کردیم در آن جاهایی که تصرف و تنزیل حکم شرعی صرف است خب آن جا قاعدتاً فقها و علما به همان لسان دلیل مراجعه می کنند و خصوصیات را از همان لسان دلیل چون مربوط است اما آن جاهایی که نکته، نکته عقلائی است و در عرف حالا یا در عرف عام یا در عرف خاص که عرف قانونی باشد نکاتی در پیش آن ها باشد در این جور موارد هم فقها و علما شانسان یعنی متعارفشان در طول تاریخ اسلام این بوده که بررسی می کردند که آیا به همین مقدار عرفی یا عقلائی ثابت است یا شارع هم تصرفی کرده مثلاً دائره را توسعه داده یا حتی ممکن است در مواردی تصدیق کرده باشد، دائره را کمتر از آن چه که در نظر عقلا بوده و این خودش یک بحث کلی است یعنی کل اباحت را اگر دقت بکنید حول این محور است، ریشه های عقلائی را تفسیر کردن و تبیین کردن و بعد ادله شرعیه را نگاه کردن، دیروز مثالی را که محل بحث ما بود بحث حجیت خبر ثقه بود، عرض کردیم خب عده ای مثل مرحوم آقای خوئی قائل به یک سیره عقلائی هستند در حجیت خبر ثقه تعبداً و مراد ایشان از حجیت خبر ثقه و مراد کل آقایان اصلاً از حجیت یعنی ما اگر از خبر ثقه وثاقت راوی حتی برای ما منشا وثوق، اطمینان یا علم عرفی نشد باز هم حجت است، اصلاً نکته تعبد این است چون عرض کردیم حجیت وثوق و اطمینان و علم عرفی در حقیقت عقلائی است، این متعارف بین عقلاست اما این که جایی یک خبری به عنوان یک وصفی مثل وثاقت راوی یا عدالت راوی یا مطابقت خبرش با قرآن و سنت و الی آخر اوصافی که آقایان در باب حجیت ذکر کردند اگر این ها هم نباشد معذک باز هم به خاطر یک صفتی که دارد تعبد پیدا می کنیم ولو از آن وثوق و اطمینان پیدا نشود، از او علم عرفی پیدا نشود، معنای حجیت تعبدی این است یعنی اگر راوی ثقه بود و شواهد حاکی نبود که ما به این خبر و به

این مضمون وثوق داشته باشیم معذک تعبد بکنیم، خب طبیعتا از نظر فنی باید این تعبد اثبات بشود و عرض کردیم دیروز یک تحلیلی ارائه کردیم از مجرد این که در پیش عقلا خبر ثقه اجمالا حجت است این در نمی آید و لذا به نظر ما بهترین راه در این جا همان راهی بود که مثلا با تکمیل بیان ما از راه نائینی بگوییم در روایات آمده که به خبر ثقه باید اعتماد کرد ولو مفید وثوق نباشد، این برای این که تفکر تان صاف بشود پس بنابراین اگر خبر مفید وثوق بود این حجیت عقلائی دارد، اگر خبر ثقه مفید وثوق هم نبود این حجیت تعبدی دارد، اصطلاح ما حجیت تعبدی یعنی این چون دیدم بعضی ها مثلا نوشتند ما حجیت داریم یا خبر موثوق به یا خبر ثقه، اینا خیلی فنی نیست اصطلاح، خبر موثوق به یعنی خبری که وثوق می آورد این یک حجیت عقلائی دارد، تعبد توش نیست، خود علم عرفی در پیش عقلا حجیت دارد، حالا مگر این که ایشان نظرشان این است که از روایات هم در می آید، من که چنین روایتی ندیدم.

به هر حال این که انسان می گوید ببینید لذا ما وقتی بحث از حجیت در اصول می کنیم مراد ما این قسمت است اصلا یعنی خبر شواهد وثوق ندارد لکن بگوییم تعبد بر قبولش داریم مثل خبر صحیحی را که بعضی از ملا مرحوم صدوق نقل کرده لکن بزرگان اصحاب از او اعراض کردند، خب طبعا این شواهد وثوق ندارد یعنی وثوق بهش پیدا نمی کنیم لکن بگوییم چون راویش ثقه بوده یا عدل بوده به اصطلاح اهل سنت، این تعبدا ما باید قبول بکنیم، این نکته فنی این است، طبعا این جور تعبد ها دلیل قوی می خواهد یعنی دلیل شرعی می خواهد و هدف اصول هم بیشتر این بود، این که خیلی از این مطالب اجمالا ثابت است جای بحث نیست، بحث این بود که این ها می خواستند این را حدی بکنند یعنی در موارد مشکوک هم به آن رجوع بکنند. این اصطلاح من که حدی می گویم یا ضابطه مند یا قاعده مند لذا دیروز عرض کردیم پیروز هم عرض کردیم قاعده ید ریشه عقلائی دارد، قاعده فرض کنید مثلا قرعه ریشه عقلائی دارد، استصحاب ریشه عقلائی دارد، حجیت خبر ثقه ریشه عقلائی دارد، این ها را نمی شود انکار کرد اما این که بگوییم هر جا ثقه بود ولو وثوق نباشد این حجت است، هر جا ید بود مادام علم به خلاف نباشد ولو بعضی از شواهد تایید نکند ایشان مالک

است مشکل ندارد چون ید هست ید اماره ملکیت است، این دیگه یک قاعده کلی بشود یعنی معلوم شد در اصول ما چکار می

خواهیم بکنیم؟

پس بنابراین هدف مثلا خود اعانه بر اثم، این که اعانه بر گناه اجمالا حرام است نمی شود اشکال کرد، انسان به یک کسی کمک بکند

فرض بکنید به این که برای این که یک کسی را بکشد، این که خیلی واضح است اما این که اطلاق داشته باشد هر کجا اعانه بر اثم

صدق کرد این حرام باشد ولو به فروختن انگور به شخصی باشد که این می رود در خانه شراب درست می کند، حالا مثلا فروختن

انگور به کارخانه شراب شاید واضح باشد که اعانه بر اثم است اما فروختن انگور به یک شخصی که می رود در خانه برای خودش

بلا نسبت نستجیر بالله شراب درست می کند این اعانه بر اثم است، این که آمدند عنوان اعانه بر اثم را حرام کردند هدفشان این بود و

لذا دنبال چی گشتند؟ دنبال آیه، و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان، وقتی دلیل شرعی آمد دلیل شرعی می شود نص قانونی، می شود

ماده قانونی، می توانیم به اطلاق آن تمسک بکنیم، هر جا اعانه بر اثم صدق کرد آن جا بگوییم حرام است مثلا همین مسئله فروش

انگور با این که خرید و فروش انگور حلال است خب اما انگور را به کسی بفروشد که می داند این شخص می رود در خانه با آن

شراب درست بکند، چرا اسمش را اعانه گذاشتند؟ به خاطر این که اصطلاح اعانه بر اثم، فرق بین اعانه بر اثم و مقدمه حرام این است

که اگر انسان کاری را خودش انجام بدهد که حرام انجام بدهد بهش مقدمه حرام می گویند، اگر انسان کاری انجام بدهد که دیگری

انجام بدهد بهش اعانه بر اثم می گویند، اصطلاح اعانه بر اثم این است، اگر انسان مقدمه ای را انجام بدهد که منشا ارتکاب حرام از

شخص دیگری باشد، این هم خیلی لطیف است دقت بکنید، من سابقا گاهی مطرح کردم، بحث مقدمه حرام را در اصول آوردند، بحث

اعانه اثم را در قواعد فقهیه آوردند، یکی را در اصول آوردند در مسائل اصولی ذکر کردند مقدمه واجب و مقدمه حرام را در اصول

ذکر کردند اما اعانه بر اثم را در قواعد فقهیه ذکر کردند، این هم لطافتی دارد که حتما باید روش فکر بکنید که چطور شده یکی را

در این باب آوردند و یکی را در آن باب آوردند.

.....

علی ای حال کیف ما کان این نکته فنی مثلا ما در باب مقدمات حرام به عنوان مقدمه حرام یعنی به این عنوان، جز حالا بعضی از اطلاعاتی که در باب ارتکاب حرام مثلا راضی بشود یا نه، اما در باب اعانه بر اثم و لذا عرض کردیم بزرگان اصحاب ما، این تمسک به اعانه بر اثم در مثل همان فروختن انگور تقریبا از قرن دوم در میان فقهای اسلام پیدا شد، در میان فقهای شیعه ما نیست، تا حدود زمان های علامه آن وقت ها تقریبا، محقق ثانی و علامه، این فقهای متاخر ما بحث اعانه بر اثم و از زمان مثل محقق اردبیلی مناقشات شروع شد که اصلا اعانه بر اثم چیست، حقیقتش چیست و بعد از او هم مثل صاحب جواهر اصلا مناقشه شد که دلیلی بر حرمت اعانه بر اثم نداریم، تعاون بر اثم حرام است که در آیه مبارکه است. ببینید یعنی این ها آمدند یک نکته عقلانی را دیدند می خواستند از آن یک نکته شرعی در بیاورند، ضابطه شرعی بشود ضابطه شرعی جور شد، خود آقای خوئی هم عقیده شان این بود که اعانه بر اثم حرام نیست، آن وقت این اعانه بر اثم در اصطلاح این آقایان شما یک عملی انجام بدهید که فیما بعد مقدمه ارتکاب حرام دیگری بشود مثلا بیایید بچه اش را بگیرید تربیت بکنید دو سال، بعد این بچه مثلا آدم کش در بیاید مثلا به عنوان مثال. مقدمه ارتکاب یعنی عمل شما زمینه ساز ارتکاب صدور یعنی صدور حرام از دیگری بشود، این را اصطلاحا اعانه بر اثم می گویند. فرض کنید مثلا الان هم می گویند این کشور عربستان برای حج عمره بروید چون معاونت بر اثم آن هاست، این اعانه بر اثم یعنی این، اگر شما به این کشور سفر کردید این با پولی که از راه عوارض سفر می گیرد مثلا مرتکب گناه می شود، این اصطلاحی که این ها می گویند می گویند این عنوان ثابت نیست حرام باشد که عمل شما، شما هر عملی را انجام بدهید این عمل زمینه ساز باشد برای صدور گناه از شخص دیگری، حالا به هر حال وارد بحث اعانه بر اثم و تاریخی که در فقه شیعه دارد نمی خواهم وارد بشویم، آن را در جایش متعرض شدیم.

علی ای حال کیف ما کان یعنی چه در مسائل اصولی و چه در مسائل قواعد فقهی این یک نکته فوق العاده مهمی است یعنی شما یک چیزی را اجمالا قبول می کنید، یک چیزی را می خواهید برایش حد و ضابطه قرار بدهید، ان شا الله خواهیم گفت، در استصحاب هم همین مشکل را داریم، این که ما اجمالا استصحاب می کنیم جای بحث نیست، بحث کجاست؟ سر ضابطه، آیا ما می توانیم یک

ضابطه ای از روایات برای این در بیاوریم که ائمه علیهم السلام یا اسلام، مثلاً استصحاب اجمالاً پیش ما هست، در روایات اهل سنت دو تا بیشتر نیست، یکی شک در رکعات است و یکی شک در وضو در اثنای نماز، در خارج نماز هم ندارند، در اثنای نماز اگر شک کرد حدیثی صادر شده یا نه پیغمبر فرمود گوش نکند، اعتنا نکند نمازش را ادامه بدهد، دقت می کنید؟ ما دو مورد داریم و لذا اهل سنت مشکل دارند، اهل سنت حل مشکل را از چه راه رفتند؟ از راه قیاس، خب راهشان آسان است، می گوید بقیه موارد هم به این دو مورد قیاس می کنیم، خیلی راحت. چطور پیغمبر در این دو مورد فرمود به حالت سابقه برگردید بقیه هم همین طور، مشکل روشن شد؟ این نحوه مشکل و لذا عرض کردیم مثل مالک که اصطلاحاً فقیه اهل مدینه است می گوید اگر در اثنای نماز شک در وضو کرد ادامه بدهد اما خارج نماز بود وضو بگیرد. چون می گوید آن تعبد در اثنای نماز آمد

پرسش: تعدی نکرده

آیت الله مددی: تعدی نکرد، اصلاً مورد یکی است، شک در وضو است اما شک در وضو در اثنای نماز ادامه بدهد.

این یعنی چ؟ حتی در این مثال تعدی نکرده نه این که کلیه موارد چون آقایان از این شک در وضو تعدی کردند به استصحاب احکام و اثبات احکام شرعی و خیلی آن ور رفتند، این حتی در مورد خودش هم تعدی نکرده است، می گوید روایت در مورد اثنای نماز است، در اثنای نماز بله ادامه بدهد نمازش را اما اگر خارج نماز بود شک کرد وضویش باطل شده، دو مرتبه وضو بگیرد لا صلوة إلا بطهور، لا صلوة إلا بطهور یعنی باید احراز طهور بکند، به مجرد احتمال بقای طهارت این کافی نیست، این را می خواهم جوی که در میان اهل سنت حاکم بود، در میان ما هم تا مدت ها جو ما همین بود یعنی جوی که در شیعه حاکم بود همین بود که حالا بعد در تتمه بحث در استصحاب می خوانیم. بعد بعد ها بحث این لا تنقض الیقین بالشک در روایات صحاح ثلاثه زراعه آمد، در روایت ثلاث ایشان این مطلب است و إلا در فقه شیعه هم همین بود، در اصول شیعه هم همین طور بود، روی همان قواعد عامه و رجوع عرف به حالت سابقه که بعد توضیح می دهم.

البته یک نکته دیگری را هم من این جا اضافه کنم نکته اول این بود که یک مطلب عرفی باشد، نکته دوم لسان تعبد را نگاه بکنیم آیا در تعبد چیز تازه ای آمد یا نه؟ و این نکته را هم حساب بکنیم غیر از بودن دلیل بر تعبد، غیر از بودن آیه ای از کتاب یا روایتی از پیامبر اکرم یا اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین غیر از آن باید آن دلیل هم واضح باشد، مثلاً می دانیم اهل سنت عمده دلیلشان در باب حجیت تعبدی خبر عدل آیه نباء است، إن جائکم فاسقٌ، مراد از حجیت تعبدی یعنی این، اگر عادل خبری داد این حجت است ولو وثوق پیدا نشود، ولو علم پیدا نشود، چرا شارع گفت عادل هر چه گفت قبول کن، عرض کردیم در میان اهل سنت این شاذ است، انصافاً هم حرف نامربوطی است فقط شاذ نیست اما در میان اهل سنت داریم کسانی که قائلند خبر صحیح مصداق آیه قرآن است اصلاً شاید تعجب بکنید، یعنی خبری که یرویه عدل ضابط عن مثله إلی آخر الاسناد من غیر شذوذ و لا علة که من این را زیاد تکرار می کنم تعریف اهل حدیث پیش اهل سنت، اگر ما خبر این جور داشتیم این مصداق ذکر است، ذکر و إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون، ابن حزم در الاحکام تصریح می کند، نوشته اگر خبر صحیح باشد مصداق إنا نحن نزلنا الذکر است، تا این جا هم پیش رفته، خب طبعاً حرف نامربوطی است لکن می خواهم بگویم تا این جا در این قصه پیش رفتند و لا اقلش حجیت تعبدی که عرض کردم اما در همان آیه نباء حالا غیر از این که گفتند آیه نباء مفهوم ندارد، اشکالاتی کردند، اشکال دیگری که در آیه نباء هست که از بزرگان ما هم مثل مرحوم طبرسی در کتاب مجمع البیان دارد چون ایشان مرحوم طبرسی قائل به حجیت خبر نیست، اشکالی که ایشان می کند این است که أن تصیبوا قوماً بجهالة، می گوید در خبر فاسق تبیین بکنید تا جهالت نباشد، می گوید از این ذیل می فهمیم این نکته جهالت است، به تعبیر من نکته وثوق است، به خبر عدل عمل بکنید چون وثوق می آورد یعنی اگر وثوق نیامد عمل نکنید. خوب تامل بکنید! أن تصیبوا قوماً بجهالة، اگر خبر فاسق را قبول کردید بدون فحص کار جاهلانه انجام دادید، روی جهالت اعتماد کردید، خوب دقت بکنید! این می گوید پس از این دلیل در نمی آید که شما به خبر عدل عمل بکنید مطلقاً ولو وثوق نباشد چون جهالت در مقابل وثوق است، از خود این آیه مبارکه. دقت کردید پس چی شد؟ یک: باید دلیل شرعی بیاید، دو: آن دلیل واضح باشد و إلا اگر دلیل شرعی آمد به مقدار عرفی این دیگه نکته خاصی ندارد، به عرف بر می گردد. اصلاً الان مشهور بین علمای ما که در باب قاعده فراغ

.....

دلیل داریم، حجت داریم، اگر شما بعد از فراغ عمل شک کردید که مثلاً فلان نمازتان، روزه تان صحیح بود یا نه، بنای بر صحت بگذارید ولو هر چی فکر بکنید یا دتان نمی آید در اثنای عمل ملتفت بوده یا نبوده، اصلاً یا دتان نمی آید، می گویند تعبد، روایت داریم مرحوم آقای خوئی می فرمایند این روایت توش، ما چند تا روایت داریم در قاعده فراغ و تجاوز، به نظرم شبهه هم دارد بحثش ان شا الله در محل خودش عرضه می کنیم، در این روایات یک روایت فقط هست، هو حین يتوضا اذکر منه بعد الوضوء، در وقت وضو حواسش جمع تر است تا بعد از وضوء، آقای خوئی می فرمایند به این روایت تمسک می کنیم و می گوئیم قاعده فراغ یک امر عقلائی است لکن در جایی که عقلاً آن را جاری می دانند، آن هم جایی است که التفات باشد یعنی بعد از فراغ یادش هست که من در حین نماز مواظب بودم، حواسم جمع بود و لذا آقای خوئی خلافاً للمشهور اطلاق قاعده فراغ را قبول ندارند، خوب دقت بکنید یعنی اگر می داند در حین نماز ملتفت نبود، حواسش جای دیگه رفته بود مثل متعارف ما ها، حواسش جای دیگر بود بعد از نماز شک کرد دیگه ایشان قاعده فراغ را جاری نمی داند و لذا ایشان هم قاعده فراغ را امر عقلائی و اماره هم می گیرند، اصل عملی محرز هم نگرفتند، ایشان استصحاب را هم اماره گرفتند اما با یک معنای خاص اماره، استصحاب هم اصل محرز نگرفتند.

خب پس بنابراین باید دلیل باشد، لسان دلیل هم واضح باشد و إلا اگر لسان دلیل ارجاع به عرف شد دیگه دلیل کار خاصی نمی کند، همان مشکل یهود است کما کانت یعنی همان مقداری که در عرف هست ثابت می شود یا در عرف عقلاً، توسعه داده نمی شود. توسعه در این جهت داده نمی شود، به همان مقداری که عقلاً دارند قبولش می کنیم، آن وقت ما عرض کردیم همین نکته ای را که بحث خبر ایشان گفتند، حالا بحث خبر نکات دیگری هم دارد که البته ما این کلیات بحث است، نکات دیگر هم دارد که دیگه حالا وارد نمی شویم. من جمله از این نکات نکته درباره قاعده احتیاط را هم بگوئیم، این که عقلاً احتیاط می کنند اگر مطلبی باشد که دایره، ببینید ما این طور گفتیم، اگر احتمالی که شما می دهید شبهه ای که شما دارید اگر دایره اش باز باشد بنای عقلاً این است که منجز نیست، نمی دانید سیگار حرام است این به اصطلاح ما دایره اش باز است، اگر دایره بسته باشد احتمال در یک دایره بسته باشد قاعدتاً منجز است، می داند یا این آب نجس است یا این آب دیگر، یا این استکان نجس است یا مثلاً این چای نجس است یا آب نجس است، دید

یک قطره خونی افتاد، این را اصطلاحاً به جای تعبیر علم اجمالی تعبیر ما این است که احتمال در اطراف یک دایره بسته منجز است، احتمال در یک دایره غیر بسته، در یک خطی که غیر بسته است و بسته نیست خط مستقیم، این احتمال منجز نیست، خب این اجمالاً نکته عقلانی هم هست، جای بحث ندارد، کجا جای بحث است؟ یعنی اختلاف بین اخباری ها و اصولی ها در واقع آن است. اخباری ها ادعا می کنند که شارع تصرف کرده، خوب دقت بکنید! احتمال را مطلقاً گفته منجز چه در باز و چه در بسته، چه در یک خط بازی باشد شبهه دارید سیگار حرام است یا نه باز هم احتیاط بکنید، این ها حرف اخباری است، ببینید نکته را دقت کردید چی شد؟ آن نکته اساسی در این که شما در اطراف علم اجمالی اجمالاً در روش عقلانی احتیاط می کنید دست می گیرید جای بحث نیست، بحث سر اطلاق است، اخباری ها می گویند شارع تصرف کرد، حالا من یک مثال از حدیث هم بزنم چون بحث فقط به همین مقدار نیست لکن آن روح اساسی بحث، فرض کنید الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة

این حدیث معروف، اصولی ها می گویند در این جا فرض هلکه شده است، من الاقتحام فی الهلکة، اگر فرض هلکه شده باید فرض روایت جایی باشد که هلکه مسلم است، این کجا می شود؟ اطراف علم اجمالی چون می دانید که یا این ظرف نجس است یا آن ظرف، یا این ظرف حرام است یا آن، یا این گوشت حرام است یا این گوشت حرام است پس شما علم به حرام دارید فقط تطبیق خارجیش نمی کنید، علم به حرام دارید، خوب دقت بکنید! این روایت موردش اطراف علم اجمالی است، چرا؟ چون در این روایت فرض هلکه شده پس باید هلکه فعلی باشد، اگر بخواهد هلاک فعلی باشد باید شما علم به حرام داشته باشید، علم به حرام که پیدا کردید هلاک فعلی می شود اما اگر شما نمی دانید سیگار حرام است یا نه این جا علم به هلاک ندارید که، اخباری ها حرفشان چیست؟ اخباری ها می گویند هلاک در این جا مراد چیزی نیست که شما قبلاً بهش علم داشته باشید، مراد از هلاک یعنی اگر به احتمال عمل نکردید هلاک است، خود احتمال. انصافاً هم حرف این ها زور است، از حدیث که این در نمی آید. این هلاک، هلاک ترک وقوف است نه هلاک مفروض قبل از وقوف یعنی شما اگر احتمال دادید سیگار حرام است دست نگه دارید، مبدا سیگار در واقع حرام باشد شما در هلاک بیفتید. خوب دقت بکنید، پس مراد از این هلاک، این یک تقریب روشن تری است از اختلاف، برایتان واضح کردم که بتوانید در

آن تصمیم گیری بکنید، در آن تصمیم، در آن تفصیل می گوید نه، شما ابتدائاً تصویر هلاک بکنید، علم به هلاک هست، دست نگه
بدارید تا در هلاک، آن هلاکی که مفروضتان است، آن می گوید نه، دست نگه دارید که اگر دست نگه ندارید هلاک است، هلاکی که
از ترک وقوف است، الوقوف عند الشبهة، تامل کردید؟ یکی معنایش جدید است، الوقوف عند الشبهة خیر من وقوف من الهلکة، ما
نمی خواهد فرض هلاک قبلاً بکنیم، مراد از هلاک در این جا هلاکی است که از ترک وقوف پیدا می شود، اگر وقوف نکردید در
هلاک واقع می شوید، این هلاکش به خاطر ترک وقوف است یعنی اگر شما سیگار کشیدید و احتمالاً سیگار حرام باشد شارع دارد
می گوید ببینید، شارع می گوید و إلا بنای عقلا بر این است که اگر سیگار هم بر فرض حرام باشد چون نمی دانید منجز نیست و
چون منجز نیست عقاب ندارد، هلاک ندارد، عقابی توش نیست، این ارتکاز عقلانی است، آن ها می گویند شارع آمد تصرف کرد،
شارع آمد گفت همین که شما احتمال دادید که این را شارع حرام کرده شارع می گوید همین که احتمال دادید دست نگه دارید چون
اگر دست نگه ندارید در هلاک، این هلاک مال دست نگه نداشتن است، این هلاکت مال آن است، اگر دست نگه نداشتید در هلاک
واقع می شوید پس بنابراین احتیاط واجب می شود ولو شبهه در اطراف، احتمال در اطراف دائره بسته نباشد، دقت کردید؟ پس
بنابراین این نکته ای را که من عرض کردم و بقیه مطالب.

البته در روایات احتیاط چون من در بحث احتیاط هم آن دوره سابق هم این دوره کل یعنی از باب احتیاط به قول معروف کل روایاتی
را که صاحب وسائل، چون صاحب وسائل بحث احتیاط را در مقدمات قضا آورده در چاپ قدیم در جلد ۱۸ در بحث مقدمات قضا
ایشان یک بابی قرار داده در باب وجوب احتیاط و علی ما بیالی الان حافظه ام هم درست نکند ۶۷ روایت، این طور که خودش در
فهرستش وشته، فهرست مانند است، کتاب مستقلی است، ۶۷ روایت ایشان آورده، ما تمام این ها را یکی یکی خواندیم، البته در چاپ
ها یکی عددش فرق می کند با آن عددی که خود مرحوم صاحب وسائل نظرش بوده نیست، ۶۷ روایت را ایشان در باب وجوب
احتیاط آورده و ما از باب احتیاط تمام این ها را یکی یکی سنداً و متناً و مصدراً مورد بحث قرار دادیم که آیا از روایات احتیاط
یک تعبیدی در می آید به وجوب احتیاط؟ در مجرد احتمال یعنی احتمال در غیر دائره بسته، عرض کردیم در نمی آید، بالاتر از آن آیا

از این روایات احتیاط در می آید همین طور که مرحوم شیخ و دیگران گفتند، لا ریب فی رجحان الاحتیاط عقلا و شرعا، گفتیم این هم در نمی آید نه این که فقط آن یکی در نمی آید، این که احتیاط فی نفسه و توضیحش هم مفصل عرض کردیم که مراد از احتیاط در اصطلاح این ها یعنی اتیان جمیع احتمالات، اصطلاحا مراد از احتیاط در این جا این است چون ما عرض کردیم احتیاط دارای معانی متعددی است، در اصطلاح این ها احتیاط اتیان جمیع احتمالات و ما عرض کردیم ما از ادله و روایات چنین چیزی را هم در نیاوردیم که خود اتیان جمیع احتمالات حسن باشد، تامل بکنید! اصلا این که خود این عنوان، عنوان حسنی باشد، گفتیم هم عقلا ثابت نیست چنین چیزی فی نفسه عنوان حسن، احتیاطی که به حکم عقل حسن است یعنی انسان به قول امروزی ها محکم کاری بکنید نه احتیاط این است که انسان در اتاقش برود پنج تا لباس دارد یکیش نجس است بقیه پاک اند یا یکی پاک است بقیه نجس اند، چراغ را روشن نکند، پنج تا نماز بخواند، این به حکم عقل اسمش احتیاط نیست، احتیاط به حکم عقل این است که چراغ را روشن بکند لباس نجس را تشخیص بدهد، پاک را هم تشخیص بدهد با لباس پاک نماز بخواند، این که تکرار بکند این حسن عقلی ندارد، لا ریب فی حسن الاحتیاط که مرحوم شیخ فرمودند عقلا و نقلا، عرض کردیم احتیاط به این معنا، الان احتیاط در اصطلاح این ها به این معناست، احتیاط به این معنا اتیان جمیع احتمالات این هیچ ثابت نیست که رجحان داشته باشد

پرسش: اتلاف وقت است

آیت الله مددی: نه اصلا موجب امراض نفسانی هم می شود، وسواس و این ها، اصلا شبهه دارد و لذا خوب دقت بکنید این مطلبی که الان در رساله های عملیه آمده تا مدت ها خلافتش بود، حالا در رساله های عملیه که شخص یا مجتهد است یا مقلد است یا محتاط، اصلا در عبارات قدما حتی مثل قوانین، نمی خواهد خیلی قدیم، شیخ هم در یک جایی در رسائل دارد، ادعای اجماع شده علی بطلان تارک طریقی الاجتهاد و التقلید یعنی اگر بخواهد به احتیاط عمل بکند باطل است الان، دعوای اجماع شده یعنی شخص اگر مجتهد است اجتهاد بکند، نه مقلد هم هست احتیاط می کند، فقط می گوید همه اقوال را انجام دادم، سوال هم نمی کند این مجتهد درست است، این فقیه سالم است، خودش هم فقیه است اما مراجعه به ادله نمی کند، می گوید من احتیاطا هر چهار تا را انجام می دهم، با

.....

تمکن از اجتهاد و با تمکن از این که مراجعه به دلیل بکند و حکم مسئله را پیدا بکند، این اصلا ادعای اجماع در کلمات متاخرین اصولی های ماست مثل صاحب قوانین شده، الاجماع علی بطلان عمل تارک طریقی الاجتهاد و التقليد لکن الان در تمام رساله های عملی که من دیدم، این ها هم دارند بعضی هایشان اشکال کردند گفتند یا اجتهاد است یا تقلید یا احتیاط، خود این هم خلاف احتیاط است انصافا. حالا به هر حال چون ما این مطلب را قبول نکردیم که یا اجتهاد است یا تقلید یا احتیاط، احتیاط را اشکال کلی داریم مخصوصا اگر مستلزم عمل باشد خیلی مشکل دارد چون امراض نفسانی هم تولید می کند. حالا مستلزم نباشد اشکالات دیگری دارد مستلزم تکرار حساب دیگری دارد.

علی ای حال کیف ما کان خوب دقت بکنید مطلب را که می خواهم عرض بکنم.

پرسش: احتیاط در یک عملی باشد به ترک آن عمل

آیت الله مددی: ما در باب احتیاط گفتیم باید یک نکته ای باشد یعنی یک روایت ضعیفی، فتوای مشهوری، یک نکته ای باشد که ما جعل احتیاط بکنیم اما همان جور نشستی به قول آقایان می گوید مثلا پنج تا لباس داری یکیش پاک است و چهار تایش نجس است، چراغ را هم بزند می تواند تشخیص بدهد، می گوید تشخیص ندهد پنج تا نماز بخواند، این ها فتوایشان الان این است.

پرسش: مثال در ترک بزیم، همان مثال سیگاری که زدید، احتیاط در ترکش باشد

آیت الله مددی: آن هم فرق نمی کند، احتیاط به معنای عمل را ترک کردن به این معنا که منشائی داشته باشد مثلا ضرر دارد اما احتیاط یعنی مجرد جمع اتیان احتمالات، مراد من این است. مجرد اتیان جمیع احتمالات حسن باشد، تصادفا اگر این جامع الشتات مرحوم میرزای قمی پیشتان باشد خیلی هم عجیب است یعنی یک سوالی دارد مرحوم ملا علی نوری، آخه ایشان استاد فلاسفه در عهد متاخر ایشان است دیگه، مرحوم ملا علی نوری، ایشان یک نامه ای نوشته نامه اش هم خیلی عجیب است، خطاب، چند سطر در مدح مرحوم میرزای قمی و خطابات عجیب و غریب، ایشان می گوید من می خواهم احتیاط بکنم عبادات سابقم را تکرار بکنم، مرحوم میرزای قمی نوشته این کار درست نیست و صحیح نیست، مرحوم میرزای قمی که اصولی است سعی می کند نفی احتیاط بکند، او

.....

که فیلسوف است سعی میکرده اعمال سابقش را، نمازهای سابقش را احتیاط بکند. خیلی نامه قشنگی است، در جامع الشتات چاپ شده، هم نحوه برخورد این دو بزرگوار چون مرحوم قمی هم خیلی به ایشان احترام می کند، پنج شش سطر در القاب و اوصاف مرحوم ملا علی نوری دارد، مرحوم ملا علی نوری هم خیلی احترام به مرحوم میرزای قمی می گذارد و آن نکته لطیفش این است که این آقای فیلسوف می خواهد احتیاط بکند آقای اصولی می گوید احتیاط نکن، حالا درست به خلاف ظاهرند، نامه قشنگی است و ایشان نقل می کند مرحوم میرزای قمی از کلمات اصولیین و غیره، خب حرف خوبی هم بود چون مرحوم ملا علی نوری نزدیک صد و خرده ای سال عمر کرد، در سن پیری بخواهد عبادات زمان جوانیش را دو مرتبه اعاده بکند خب واقعا، به هر حال ایشان کار خوبی هم انجام داد. این راجع به بحث احتیاط هم که در اثناء صحبت شد.

پس این قاعده اجمالا روشن شد، حالا تمام هدف ما این بود که تطبیق در استصحاب بشود.

ببینید پس این نکته دوم بود، نکته سوم بحث استصحاب و تطبیق این مطلب بر استصحاب، قبل از این که باز وارد این بحث بشویم در استصحاب اصولا این طور که مشهور است یک یقین سابق هست و شک لاحق، این به لحاظ تصویری در مجموعه احتمالاتی که ابتدائا تصویر می شود، حالا بعد بحث تعریف و نکته فنی و این ها بعد است.

ببینید چهار جور می شود در این یقین و شک تصویر بکنیم اصطلاحا، یکی اولش این است که این جوری تصویر بکنیم مراد از استصحاب و لذا هم اصل عملی گرفتند مراد این است، شما وجدانا، خوب دقت بکنید، عملی را انجام بدهید، این عمل دارای آثاری است، ما بگوییم شما آن آثار را باز کنید، مرتکب بشوید تا وجدانا عمل مناقض اول انجام بدهید، خوب دقت بکنید که مراد از یقین و شک متیقن و مشکوک باشد مثلا شما بلند شدید وضو گرفتید، خب این وجدانی شماست، این بحث یقین توش مطرح نیست، وضو گرفتید، بگوییم شما آثار وضو را بار بکنید تا وقتی که خوابیدید یا حدثی از شما صادر شد پس مراد، روشن شد مراد از یقین و شک؟ و لذا هم به این اصل عملی می گوییم، مراد از اصل عملی شما بر طبق آن عملی که انجام دادید جری می کنید، عمل انجام می دهید تا عملی که قطعاً رافع آن است بیاید، خوب تامل بکنید! که مراد از استصحاب این دو تاست اصلا، یک عملی که یقینا انجام

دادید آثاری داشت، عمل دیگری را هم یقیناً انجام دادید یقین دیگر توش نیست، وجدانا، اصلاً جز وجدانیات شماست، شما مثلاً خوابیدید یا حدیثی از شما سر زد در این اثنا چه می خواهد شما شک داشته باشید یا نداشته باشید شما آثار وضو را بار بکنید! این هم روشن شد، این معنای استصحاب است و لذا هم اصل عملی است، شما یک عملی را انجام دادید، کاری هم به صفات ادراکی ندارید، اصلاً نکته استصحاب این است، این خب معیار استصحاب هم در می آید، شما عملی را انجام می دهید این عمل دارای آثاری است، شما عقد ازدواج برای خانم خواندید، بحث شد و رفت دادگاه شکایت کرد و دادگاه طلاق رفت تا آن چه که شما شرعاً سبب مزیل نکاح است انجام ندادید، بگویید آثار نکاح بار می شود، ادعای طلاق کرد، ادعای کذا کرد هیچی به درد نمی خورد، شما سبب علقه زوجیت را انجام دادید، تمام آثار را به عنوان علقه زوجیت بار می کنید تا باز عملی را انجام بدهید که علقه زوجیت را بر می دارد پس بنابراین این بحثی که ایشان فرمودند که مراد از شک چیست روشن شد، مراد از یقین و شک عمل است. اصلاً معیار استصحاب روشن شد، شما عملی را انجام بدهید شما آثار را بار می کنید تا عمل دیگری انجام بدهید که آن عمل اول را بر می دارد.

پرسش: شک در این مثال چی می شود؟

آیت الله مددی: هیچی، می شود عمل دو، حالا دیگر در وسط می آید، اصلاً مراد از استصحاب این است، حالا این تصویر را اول بکنید.

لذا معیار در استصحاب عمل است، یقین هم بما هو یقین مطرح نیست، به عنوان صفت نفسانی مطرح نیست، به عنوان یک نحوه ادراک مطرح نیست، آنی که مطرح است این است که شما یک عملی را انجام دادید آثاری بود، شما همین جور آثار را بار می کنید تا به اصطلاح عمل دیگری بیاید که رافع آن عمل است.